

زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی انقلاب ۱۳۵۷ ایران (بخش دوم)

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

با آغاز مشروطه و مجلس، سازمان‌ها و احزاب نیز به وجود آمدند. روزنامه‌های زیادی نیز منتشر گردیدند. حزب دمکرات ایران که به نام‌هایی مثل دمکرات عامیون، اجتماعيون عاميون و فرقه دمکرات ایران نیز نامیده شده است، حزب اعتدال، حزب اتفاق و ترقی، جمعیت ترقی‌خواهان، اصلاحیون اجتماعی و دانشکویون نیز هر کدام بنا به ضرورت سیاسی و اجتماعی وقت، در طول مجلس دوم اعلام موجودیت کردند و فراکسیون پارلمانی خود را به وجود آوردند. گفته می‌شود که حزب دمکرات ایران، و سپس فرقه محافظه‌کاران اجتماعيون اعتدالیون، نخستین احزاب علنی بودند که در ایران به وجود آمدند. بنابراین، در این دوره از تاریخ ایران، برای نخستین بار یک فضای نسبتاً باز سیاسی و اجتماعی دمکراتیک به وجود آمده بود که در پرتو آن، برای اولین بار احزابی از چپ تا راست به مجلس شورای ملی راه یافتند.

فرقه دمکرات ایران، یک حزب سوسیالیست بود و از نظر افکار سیاسی در چهارچوب انترناسیونال احزاب کمونیستی قرار داشت. این حزب، در میان توده مردم به ویژه در میان کارگران، حزبی محبوب و اجتماعی بود. این حزب، در انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی، با وجود فشارهای دولت و حامیان امپریالیستی آن، در انتخابات ایالات خراسان، اصفهان، کرمان و فارس اکثریت آرای مردم را کسب کرد، در تهران نیز پیروزی آن حتمی بود، اما با تقلب در آراء این مسئله تغییر داده شد. این حزب، در مرامنامه خود، مسائلی چون ۱۰ ساعت کار روزانه، یک روز تعطیلی در هفته، ممنوعیت کار کودکان تا ۱۴ سالگی، لغو بهره مالکان در دهات، تقسیم زمین‌های دولتی در میان دهقانان و...، قرار داده بود.

سازمان سوسیال دمکرات تهران که مخفیانه تاسیس شده بود و رهبران آن نیز از جمله میرزا قاسم خان صوراسرافیل، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، حاجی‌خان خیاط، یحیی میرزا اسکندری، سلیمان میرزا اسکندری، حیدرخان عموواغلو، صادق طاهیار و...، بودند، از همه برجسته‌تر حیدرعمواغلو و صادق طاهیار بودند. فعالیت انقلابیون کمونیست، به ویژه حیدرخان عموواغلو، به دلیل نزدیکی او با لنین و دیگر رهبران بلشویک‌ها و باورهای عمیق کمونیستی و قدرت سازمان‌دهی‌اش بسیار برجسته بود. این حزب تا آخر هم مخفیانه فعالیت و سازمان‌دهی کرد تا این که مجلس توسط شاه و ضدانقلابیون به توپ بسته شد. بسیاری از اعضای رهبری و کادرهای فعال آن در جریان انقلاب، دستگیر و تبعید و زندانی و اعدام شدند و یا در میدان مبارزه جان باختند.

پیش از تشکیل سازمان سوسیال دمکرات تبریز، بسیاری از انقلابیون در جمعیت‌ها کوچکی فعالیت داشتند. انقلابیون به منظور کم‌رسانی به قیام‌کنندگان و معترضین کمیسونی به سرپرستی علی مسیو تشکیل دادند. در اثر تلاش‌ها و سازمان‌دهی علی مسیو و تعدادی از انقلابیون روشنفکر دیگر، جمعیت‌های زیرزمینی سیاسی تبریز تحت نام اجتماعيون عاميون (سوسیال - دمکرات) متحد و متشکل شدند. زمان تشکیل اولین هسته سازمان اجتماعيون - عاميون تبریز، کمیته مرکزی خود را «مرکز غیبی» نامیدند. اعضای کمیته مرکزی نیز ۱۱ نفر بودند.

سازمان سوسیال دمکرات تبریز، هدف پیش روی خود را اتکا به نیروی اجتماعی کارگران و مردم محروم گذاشت و در راستای متحد و مسلح ساختن توده‌های معترض و انقلابیون و روشنفکران انقلابی و کمونیست دست به اقدام بی‌سابقه‌ای زد. در تبریز، بالغ بر ۱۷ هزار نیروی مسلح توده‌ای به رهبری علی مسیو را تشکیل داد. حرکتی که قابل مقایسه با سازمان‌های حزب سوسیال دمکرات در دیگر شهرهای ایران نبود.

یکی از وقایع مهم تبریز این است که عوامل محمدعلی شاه، ضدانقلابیون، بورژواهای لیبرال، ملاکان، روحانیون و همه مرتجعین در محله دومی تبریز، یک مرکز ضدانقلابی به نام «انجمن اسلامی» تشکیل داده بودند. آن‌ها کنترل محلاتی را که در اختیار داشتند، بیریق‌های سفیدی را به علامت تسلیم بر سر در خانه‌های مردم آویزان کرده بودند. آن‌ها تبلیغ می‌کردند که فدائیان اسلحه خود را زمین بگذارند، با این بهانه که مبارزه و جنگ انقلابی بی‌فایده است.

فدائیان تحت فرمان علی مسیو و ستارخان، ابتدا این بیریق‌ها را پایین کشیدند و سپس با جمع کردن بساط ضدانقلاب، کنترل شهر را در دست گرفتند.

در انقلاب مشروطیت، نقش کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست آذربایجانی و به ویژه آن‌هایی که در ماورای قفقاز و صنایع نفت باکو کار کرده بودند و از نزدیک با مبارزه و فعالین بلشویک‌ها نیز ارتباط داشتند، در تشکیل‌یابی کارگران

ایران، سازمان‌دهی جنبش‌های اجتماعی و دمکراتیک و مبارزه علیه امپریالیست‌ها، حکومت مرکزی و مرتجعین در تاریخ انقلاب مشروطیت و سال‌های پس از آن تا حاکمیت رضاخان، نه تنها در تحولات آذربایجان، بلکه در اتحاد و همبستگی طبقاتی سراسر ایران، نقش‌های مهمی را ایفا کردند. آن‌ها هرگز خود را اسیر حصارها و توهّمات ناسیونالیستی نکردند و اساساً برای فعالین سیاسی و روشنفکران چپ و کمونیست آذربایجان، برقراری یک جامعه آزاد، برابر، انسانی و عادلانه در سراسر ایران مطرح بود و هنوز هم هست، نه برعکس. از بین بردن هرگونه ستم و تبعیض و نابرابری ملی، نه از مبارزه محدود محلی، بلکه از طریق مبارزه سراسری علیه حکومت مرکزی می‌گذرد. هر چند که در دوره کنونی مسئله «ملیت‌ها»، به ویژه با حمایت و پشتیبانی دولت آمریکا باد زده می‌شود و یوگسلاویزه کردن ایران، یکی از اهداف آمریکا و متحدانش است. در چنین شرایطی، مراجعه به تاریخ و آگاهی واقعی از سیر حوادث آن، برای سلامتی همگانی جامعه، به ویژه جوانان امری ضروری است. بنابراین، واقعیت‌های تاریخی را باید از زیر آوار خروارهای تحریف حکومت‌ها و تاریخ‌نویسان وابسته به آن‌ها و تنگ نظر و نان به نرخ روز خور، بیرون کشید.

مبارزه پیگیر فعالین سیاسی و روشنفکر چپ آذری و همبستگی و اتحاد آن‌ها با انقلابیون سراسر ایران در دوران انقلاب مشروطیت و پس از آن، یک واقعیت تاریخی است. نزدیکی به روسیه و امپراتوری عثمانی و اعزام دانش‌جو و تبعیدیان ایرانی در این کشورها زمینه‌های گسترده‌ای را برای آگاهی فعالین سیاسی و اجتماعی آذربایجان مساعد کرده بود. سازمان‌دهی سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها، با به وجود آوردن سازمان‌ها و احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و دیگر تشکل‌های دمکراتیک دیگر، آفریدن نمایشنامه‌ها و مقالات و اشعار انقلابی و اجتماعی با سبک‌های نوین، تأثیر به سزایی در رشد و گسترش فضای پرشور انقلابی به ویژه در انقلاب مشروطیت داشت.

با رشد و گسترش انقلاب مشروطیت، روزنامه‌نگاری، نمایشنامه‌نویسی و طنزنویسی نیز ابعاد تازه و گسترده‌ای به خود گرفت که در افکار سازی اجتماعی جایگاه ویژه‌ای داشتند.

یکی از نشریات آذربایجان، که در تحولات اجتماعی نقش مهمی ایفا کرد، طنز انقلابی و کاریکاتورهای ملانصرالدین بوده است. میرزا جلیل محمد قلی‌زاده که به زبان‌های روسی، فارسی و آذربایجانی تسلط داشت، روزنامه‌نگاری را در روزنامه شرق روس تفلیس، هنگامی آغاز کرد که به شغل معلمی اشتغال داشت. وی، داستان‌های کوتاه و نمایشنامه می‌نوشت. معروف‌ترین نمایشنامه میرزا جلیل، «دانا باشی کندیین احوالاتی» (احوال ده دانا باشی)، سال‌ها بر روی صحنه بود و زندگی و حال و روزگار مردم آذربایجان را با باورهای خرافی مذهبی و نقش روحانی ده را به شیوه طنز تصویر کرده و به نقد می‌کشید.

سرانجام میرزا جلیل، ملانصرالدین را در سال ۱۹۰۶ منتشر کرد که طولی نکشید آوازه آن بسیار فراتر از مرزهای قفقاز رفت. ملانصرالدین در سال‌های جنگ جهانی اول منتشر نشد و با مهاجرت میرزا جلیل به تبریز، چند شماره از آن منتشر شد و سپس میرزا جلیل به باکو رفت.

میرزا جلیل، با شهامت بی‌نظیری در ملانصرالدین، پادشاهان ایران، سران امپراتوری عثمانی، فئودال‌ها، اعیان و اشراف را از موضع طبقاتی دست می‌انداخت و به ویژه خرافات مذهبی و روحانیون را نیز عمیقاً مسخره می‌کرد که در رشد و گسترش افکار مدرن و برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه نقش به سزایی داشت. هنوز هم ملانصرالدین، کهنه نشده و طنز گزنده آن بسیار دل‌نشین و آموزنده است. او همچنین، با طنز دل‌انگیز خود آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را تبلیغ می‌کرد و از حقوق مردم محروم و زحمت‌کش دفاع می‌کرد: «آقا و گدا و دارا و ندار از حیث حقوق و اختیارات یکسان باشند، حکومتی بر سر کار آید که اصول آزادی را اعلام و به جای وضع قوانین شدید جزا و اعدام، املاک و اراضی را بین کشاورزان و دهقانان تقسیم نماید و کارگران و روستائیان را در امور دولتی دخالت بدهد و کارها را به طریق بحث و شور اداره نماید.»

بدین ترتیب، ملانصرالدین، در آن حال و هوای آگاهی سیاسی و اجتماعی، مخالف اعدام و زندان و مدافع یک حکومت شورایی بود که در آن کارگران و روستائیان حضور داشته باشند و از طریق شورایی کشور را اداره کنند، عمیقاً افکار و آرای انسانی کمونیستی را به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگر ملانصرالدین، علاوه بر تبلیغ انقلاب و برپایی یک جامعه آزاد و برابر و عادلانه که در آن هیچ انسانی، انسان دیگر را استثمار نکند. ملانصرالدین، در عرصه ادبی نیز انقلابی پدید آورد و سبک نوینی را در سبک ادبیات فکاهی و طنزنویسی به جامعه انسانی به ارمغان آورد.

بدین ترتیب، عموماً روشنفکران دوران انقلاب مشروطیت، سکولار و یا انقلابی کمونیست بودند که نقش برجسته‌ای در تشکل‌یابی کارگران و توده‌های محروم جامعه و تاسیس سازمان‌ها و احزاب سیاسی داشتند.

روشنفکران امروز که اکثراً یا سیاست‌ها حاکم را تایید می‌کنند، یا در مقابل ستم و سرکوب و استثمار وحشیانه دولت‌ها مهر سکوت بر لب می‌زنند و حتی به خودسانسوری روی می‌آورند و یا این که به جبهه سرمایه‌داری جهانی و امپریالیستی می‌خزند.

الکس کالینیکوس، اندیشه‌ور و فعال سیاسی انگلیسی، استاد علوم سیاسی دانشگاه یورک و دارای دکترای فلسفه از دانشگاه آکسفورد، درباره ماهیت روشنفکران می‌نویسد: «اما نه فقط مبارزه طبقاتی در نظریه، مراکز دانشگاهی و فرهنگی بورژوازی چشم‌گیرترین توانایی را برای نیروی تازه بخشیدن به پیش‌تازترین نظریه‌ها از خود نشان می‌دهند. قدرت می‌تواند رادیکال‌ترین اندیشه‌ور را در خط سیر هدف‌های خود بیان‌دازد. تصویر مارکس به عنوان شمایل نوعی «سوسیالیسم واقعا موجود» که ماده اصلی ماتریالیسم تاریخی هم‌چون نظریه علمی رهایی طبقه کارگر را نفی می‌کند، تصویر نیچه به عنوان پیامبر در خود فرو رفته و سبیل پشت فاشیسم آلمان، تصویر فروید به عنوان سرکرده ریشوی «تطبیق» با ساختار سرکوبگر خانواده، می‌بایست این را به یادمان بیاورد. لوکاچ، آدورنو و آلتوسر همه زندانیان تخصص‌های دانشگاهی، و بریده از زندگی و فعالیت طبقه کارگر بودند. این‌جا به سرچشمه گسست نوآیین مارکس و انگلس از فلسفه باز می‌گردیم. این گسست، گسستی از ایدئالیسم و گسستی از این گزاره بود که دگرگونی اجتماعی اساساً فرایندی فکری و آوردگاه اندیشه‌ها است. دل مشغولی مارکسیست‌های غربی با ایدئولوژی اغلب متضمن این نظریه است، یا به روایتی از این نظریه می‌انجامد، به این باور که انقلاب سوسیالیستی در وهله نخست موضوع مبارزه ایدئولوژیکی و دگرگون ساختن اندیشه‌های مردم است. اغلب ادعا می‌شود که گرامشی حامی چنین «استراتژی‌های ضد هژمونیک» است؛ با این همه، چنین تفسیری یکسر خلاف گرایش اصلی اندیشه اوست. در حقیقت، گرامشی اندیشه‌ور مارکسیستی است که به شدیدترین نحو بر این دعوی مارکس در «برنهاده‌هایی درباره فویرباخ» پا می‌فشارد که «هم رویدادی دگرگونگی اوضاع و احوال و فعالیت انسان یا خود دگرگونی را می‌توان فقط به عنوان کردار انقلابی دریافت و به نحو عقلانی فهم کرد». زیرا از آن‌جا که برداشت سوسیالیستی از جهان در کردار روزمره طبقه کارگر مستتر است، این برداشت را فقط به شرطی می‌توان اسنباط کرد و بر برداشت طبقه حاکمی چیره ساخت که خود نیز در این کردار حضور دارد که انقلابیون در پیکارهای طبقه کارگر فعالانه درگیر شوند. از این‌جا است که مارکس حزب انقلابی را «حاصل فرایندی دیالکتیکی» می‌شمرد که «در آن جنبش خودانگیخته توده‌های انقلابی و اراده سازمان بخش و هدایت‌کننده مرکز با هم تلاقی پیدا می‌کنند». بیرون از این کنش و واکنش میان نظریه و کردار، حزب و طبقه، محتمل است تا بناکترین فیلسوف مارکسیست به حد دل‌ق مز‌دیگیر طبقه حاکم سقوط کند. همه چیز به کنار، کنته بر سر تغییر جهان است.» (مارکسیسم و فلسفه، اثر «الکس کالینیکوس»، ترجمه «اکبر معصوم بیگی»، نشر دیگر، چاپ اول بهار ۱۳۸۴، صص ۲۶۱ و ۲۶۲)

کوتاه سخن این که تیریز، به مرکز انقلاب مشروطیت تبدیل شده بود. انقلابیون تیریز، مجلس و دولت موقت خود را تشکیل دادند. مبارزه انقلابی، آن‌چنان شور و شوقی در میان مردم به وجود آورده بود که ستارخان کدخدای محله امیرخیز و باقرخان کدخدای محله مارالان، با نیروهای فدایی خود که از افراد محروم و فقیر محلات سرخاب و دومیچی تیریز بودند، به صفوف انقلابیون پیوستند. انقلابیون، پس از سرکوب مرتجعین محلی، به سوی تهران حرکت کردند تا پایتخت کشور را نیز از اسارت حکومت مرکزی و حامیان امپریالیستی آن رها سازند. اما آن‌ها در تهران قربانی شدند و آگاهانه و داوطلبانه جان خود را نه تنها در راه رهایی آذربایجان، بلکه سراسر ایران از دست دادند.

انقلاب کارگری سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و تاثیر آن بر تحولات ایران

انقلاب شکوهمند کارگری سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و برپایی کشور شوروا، جهان را تکان داد. بسیاری از دولت بورژوازی و امپریالیستی غرب، برای جلوگیری از انقلاب در کشور خود از یک سو در مقابل جنبش کارگری عقب‌نشینی کردند و مطالبات آن‌ها را پذیرفتند و از سوی دیگر به هر توطئه‌ای متوسل شدند تا مانع انقلاب شوند. نمونه بارز آن سرکوب خونین انقلاب در آلمان و کشتن وحشیانه روزا لوکزامبورگ و کارل لیب کنشت، از رهبران کمونیست توسط نظامیان آلمان است. سربازان در بامداد روز ۱۶ ژانویه ۱۹۱۹، ضربات قنداق تفنگ خود را پی در پی بر سر رزا فرود آوردند. سپس پیکر بی‌جان او را به درون یک ماشین انداختند و ستوان فوگل یک گلوله در شقیقه چپ رزا شلیک کرد. سرانجام این جانان، جنازه رزا را در لندوهر به کانالی پرت کردند. کارل لیب کنشت نیز پیش از او، به همین شکل به قتل رسیده بود. دولت سوسیال دمکرات و صدراعظم ابرت و فرماندهی ارتش این دو رهبر کمونیست را بدون محاکمه کشتند.

پس از سقوط دولت موقت، دومین کنگره شوراهای سراسری روسیه فرمان صلح را به تصویب رساند که در آن لغو کلیه قراردادهای اسارت‌آور و نابرابر اعلام گردید. دولت شوروی، با هدف بی‌اثر کردن قراردادهای موافقتنامه‌های محرمانه و چپاول‌گرانه‌ای که به وسیله روسیه تزاری و حکومت موقت با سایر امپریالیست‌ها برای چپاول ایران و سایر کشورهای شرق منعقد شده بود، همه آن‌ها منتشر ساخت و مردود اعلام کرد. از جمله این قراردادهای محرمانه، موافقتنامه‌هایی بود که روسیه تزاری و انگلستان برای تقسیم ایران در سال ۱۹۱۵، بین خود منعقد کرده بودند.

در تاریخ بیستم نوامبر (سوم دسامبر- با تفاوت تاریخ روسیه) سال ۱۹۱۷، اعلامیه شورای کمیسرهای خلق «خطاب به همه مردم زحمتکش روسیه و شرق»، انتشار یافت و در آن، سیاست شوروی به رهبری لنین، در مورد مناسبات این کشور با کشورهای و ملت‌های شرق اعلام گردید. در این اعلامیه گفته می‌شود که «جمهوری روسیه و دولت آن شوروی کمیسرهای خلق مخالف با اشغال و تصرف سرزمین‌های غیر می‌باشد... قرارداد مربوط به تقسیم ایران باطل و از درجه اعتبار ساقط است... به محض قطع عملیات جنگی، قشون روسیه از ایران فراخوانده می‌شود و به مردم ایران امکان داده می‌شود که خود سرنوشت خویش را تعیین نمایند.»

در روز دوم (پانزدهم) ماه دسامبر سال ۱۹۱۷، قرارداد صلح برست لیتوفسک منعقد گردید و در آن، قید شد که ارتش‌های روسیه و ترکیه باید خاک ایران را ترک کنند. دولت شوروی، در ماه دسامبر ۱۹۱۷، اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن، اعلام کرد که سربازان و نظامیان روسی از ایران بیرون برده می‌شوند. این تخلیه نیروهای نظامی، در ماه ژانویه سال ۱۹۱۸ شروع شد و در ماه مارس همان سال، به پایان رسید. فقط گارد سفید ژنرال باراتف، از فرمان دولت شوروی سرپیچی کرد و در ایران باقی ماند که بعداً به خدمت انگلیسی‌ها درآمد. دولت شوروی، در ۱۴ (۲۷) ماه ژانویه ۱۹۱۸، ضمن یادداشتی به دولت وقت ایران، اعلام کرد که کلیه قراردادها و موافقتنامه‌های غیرعادلانه و نابرابر «که به نحوی از انحاء حقوق مردم ایران را در زمینه موجودیت مستقل و آزاد خویش محدود می‌نماید.» و از جمله قرارداد سال ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه تزاری ملغی و از درجه اعتبار ساقط است.

این اقدامات دولت شوروی، سبب شد که احساس همبستگی عمیقی در میان مردم ایران و شوروی، به ویژه کارگران به وجود آید. از این رو نماینده دیپلماتیک موقت شوروی که در تاریخ ۱۲ (۲۶) ماه ژانویه سال ۱۹۱۸ وارد تهران شد، در تاریخ ۱۸ همان ماه نوشت: «تهران تماماً غرق در شادی است. من حتی نمی‌توانم یک دقیقه از تیریکات و تهنیت‌های نمایندگان اقدار مختلف مردم آزاد باشم. حتی در خیابان‌ها هم برای من دست می‌زنند.» دولت شاه، زیر فشار اجتماعی ایران، در ماه دسامبر ۱۹۱۷، دولت شوروی را به رسمیت شناخت. دولت ایران، در روز ۱۷ (۳۰) ژانویه سال ۱۹۱۸، ضمن یادداشتی به وسیله کاردار خود در شهر پتروگراد «از طرف مردم از دولت جمهوری روسیه به خاطر اجرای حق و عدالت نسبت به ایران»، سپاسگزاری و تشکر کرد. اما دولت ایران، با فشار انگلیسی‌ها و از ترس نفوذ ایده‌های انقلاب اکتبر، از پذیرفتن رسمی نماینده سیاسی شوروی سرباز می‌زد و یا با نماینده سیاسی روسیه تزاری، یعنی شخص «فون اتر» روابط خود را حفظ کرد. اما تاثیر انقلاب اکتبر نه تنها در ایران، بلکه در جهان ظنین‌انداز بود. در شهرهای انزلی، همدان، تبریز و کرمانشاه، شوراها محلی تشکیل گردید. در گیلان، فعالیت‌های چریکی جنگلی‌ها به اوج خود رسید و پارتیزان‌ها قسمت اعظم نواحی گیلان و مرکز آن رشت را تحت کنترل خود درآوردند. جنگلی‌ها، علیه انگلیسی‌ها نیز موضع گرفتند.

طبقه کارگر جوان ایران، به تدریج در پیشاپیش جنبش رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه قرار گرفت و از همه فعال‌تر و جدی‌تری در عرصه مبارزه طبقاتی شرکت کرد. در تهران، در سال ۱۹۱۸، اتحادیه‌های کارگران چاپخانه‌ها، آموزگاران، نانویان و مزدبگیران پست و تلگراف، تشکیل گردید. اتحادیه‌های مشابه در شهرهای تبریز، انزلی و رشت نیز به وجود آمد. در شهرهای شمالی ایران، سازمان‌های حزب سوسیال دمکرات به نام «عدالت» که به وسیله کارگران مهاجر ایرانی در ماه مه سال ۱۹۱۷، در باکو تاسیس شده بود، دست به فعالیت‌های شدیدی زدند. حزب دمکرات آذربایجان که در ماه اوت ۱۹۱۷، براساس سازمان ایالتی حزب دمکرات ایران تشکیل شده بود، فعالیت خود را در آذربایجان آغاز کرد. این حزب برای برقراری یک جامعه عادلانه و اصول دمکراسی و بر علیه امپریالیسم، فعالیت می‌کرد. در سایر نواحی ایران نیز مبارزه طبقاتی تشدید گردید.

در چنین شرایطی، امپریالیست‌ها، از خارج شدن قوای روسیه از ایران، خوشنود شدند. زیرا این امر را به نفع خود می‌دیدند. برای آن‌ها، شرایط مساعدی پیش آمده بود تا نقشه‌های اسارت‌بار خود را برای تسلط بیشتر بر ایران و فشار بر شوروی به مرحله اجرا بگذارند و به ماورای قفقاز نیز دست پیدا کنند. انگلیسی‌ها، به ویژه ترس داشتند که رشد جنبش آزادی‌خواهی در ایران، به هند نیز که در سلطه آن‌ها بود سرایت کند.

امپریالیسم آمریکا نیز در این میان، در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، تلاش کرد تا ماورای قفقاز و به خصوص ارمنستان را تحت تسلط خود بیاورد. هدف امپریالیست‌ها، خفه کردن شوروی و دست یافتن به نواحی نفت‌خیز باکو بود. انگلستان، به بهانه مبارزه علیه ارتش آلمان و ترک‌های عثمانی که در ماه‌های مارس و مه سال ۱۹۱۸، قسمت غربی آذربایجان ایران و همچنین تبریز را اشغال کرده بودند، قصد اشغال سراسر ایران را داشتند. در اوایل ۱۹۱۸، ارتش انگلستان در نواحی شمالی ایران در امتداد راه‌های قزوین، همدان، منجیل و رشت به صورت گروه‌هایی به فرماندهی ژنرال دنسترویل به حرکت درآمد. ماموریت این گروه‌های نظامی، تسخیر انزلی، رشت، باکو و تفلیس بود. واحدهای دیگر ارتش انگلیس، به فرماندهی ژنرال مایسون، به مناطق شمال شرقی ایران اعزام شدند تا نواحی ماوراء خزر را به تصرف خود درآورند.

این اقدامات نظامی انگلیسی‌ها در ایران، بیش از پیش به نفرت و خشم مردم ایران از آن‌ها افزود. مردم معترض میتینگ‌ها و تظاهرات‌هایی را بر علیه اشغالگران انگلیسی برگزار کردند. روزنامه‌ها مقالاتی علیه آن‌ها نوشتند. در ماه مه ۱۹۱۸، در جنوب ایران، قیامی بر علیه انگلیسی‌ها راه افتاد که تا ماه اکتبر همان سال ادامه داشت. پشتیبان انگلیسی‌ها در ایران، علاوه بر حکومت مرکزی، سرمایه‌داران و فنودال‌ها و ملاکین بودند. آن‌ها حتی از گروه‌های گارد سفید ضدانقلابی روس نیز نهایت سود را برای پیش‌برد اهداف خود در ایران سود می‌بردند.

در ماه اوت ۱۹۱۸، نیروهای انگلیسی با همکاری گارد سفید روس، رولوسیونرها، دانشناکها و منشویکها شهر باکو را اشغال کردند. افسران انگلیسی، دسته‌های قزاق و سایر گروه‌ها بخش‌هایی از ایران را زیر کنترل نظامی خود داشتند. به دستور انگلیسی‌ها، دولت وثوق‌الدوله در ژوئیه ۱۹۱۸، رسماً از پذیرفتن و به رسمیت شناختن هیات دیپلماتیک شوروی به ریاست ای.ا. کولومیتسوف خودداری کرد. در روز دوم نوامبر ۱۹۱۸، انگلیسی‌ها، به اتفاق گارد سفید روس، به ساختمان هیات نمایندگی شوروی حمله کردند و افراد این هیات را توقیف نمودند. سپس آنها را به هندوستان بردند. تنها کولومیتسوف توانست از دست آنها بگریزد و خود را به مسکو برساند.

اما با وجود همکاری دولت وقت ایران با دولت‌های امپریالیستی در توطئه بر علیه شوروی، در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹، دولت شوروی مجدداً موضوع لغو کاپیتولاسیون و کلیه امتیازاتی را که در زمان روسیه تزاری به ایران تحمیل شده بود مطرح ساخت و بار دیگر آنها را مردود و لغو شده اعلام کرد. در این سند همچنین ذکر شده بود که دولت شوروی، کلیه اموال و موسسات گران‌بهای سرمایه‌داران روس را در ایران به مردم ایران واگذار می‌کند. این یادداشت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سند زنده‌ای است که فرق و تفاوت دولت شوروی با دولت‌های امپریالیستی را به نمایش افکار عمومی گذاشت.

دولت شوروی در ماه ژوئیه ۱۹۱۹، دوباره نماینده تام‌الاختیار خود یعنی ای.ا. کولومیتسوف را به ایران فرستاد. اما به دستور انگلیسی‌ها، قزاقان ایرانی او را در راه ایران، نزدیک بندر شاه توقیف کردند. در روز ۱۴ اوت، ای.ا. کولومیتسوف، به دست افسر گارد سفید سرهنگ فیلی پوف به قتل رسید.

لنین در ژوئیه ۱۹۱۹، تاکید کرد: «انگلستان ایران را به تصرف خود درآورده است.» همچنین در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۱۹، دولت شوروی طی پیامی «خطاب به کارگران و زحمت‌کشان ایران»، اعلام داشت: «درست در لحظه-هایی که درندگان انگلیسی بر ایران مسلط بوده و می‌کوشند تا طوق بندگی کامل را به گردن مردم ایران بیاندازند، دولت کارگران و دهقانان جمهوری شوروی، رسماً اعلام می‌دارد که قرارداد اسارت‌آور انگلیس و ایران را به رسمیت نمی‌شناسد.»

امتیاز نفت داری

در سال ۱۹۰۱، حکومت وقت ایران، امتیاز «تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج... گاز طبیعی و نفت و قیر و موم...» را به مدت شصت سال به «ویلیام ناکس داری»، یکی از اتباع استرالیا اعطاء کرد. در آوریل ۱۹۰۹، شرکت نفت انگلیس و ایران برای بهره‌برداری از امتیاز داری تشکیل گردید.

تعداد کارگران ایرانی شاغل در شرکت نفت، از ۵۷۰۸ نفر در سال ۱۹۱۳ به ۱۶۳۸۲ نفر در سال ۱۹۲۸ رسید. در اواسط دهه ۱۹۲۰، بخشی از کارگران هندی و عرب شرکت نفت که در قیاس با کارگران ایرانی از شرایط بهتری برخوردار بودند، دست به اعتصاب زدند. اما کارگران ایرانی در این اعتصاب شرکت نکردند، زیرا نه آمادگی شرکت در این اعتصاب را داشتند و نه خود توان سازمان‌دهی چنین اقدامی را. اما کارگرانی که در صنایع نفت باکو، کار کرده و با مبارزه بلشویک‌ها نیز از نزدیک آشنا بودند راهی صنایع نفت جنوب شدند و تحول سیاسی و اجتماعی مهمی در تشکلیابی کارگران و اعتراض و اعتصاب کارگران این صنایع به وجود آوردند که در بخش بعدی به این امر مهم تاریخی باز خواهیم گشت.

ادامه دارد.

هفتم مارس ۲۰۰۷